

داستان سلمان و ابسال شیخ الرئيس

ترجمه بقلم آقای مرتضی مدرس چهاردهی

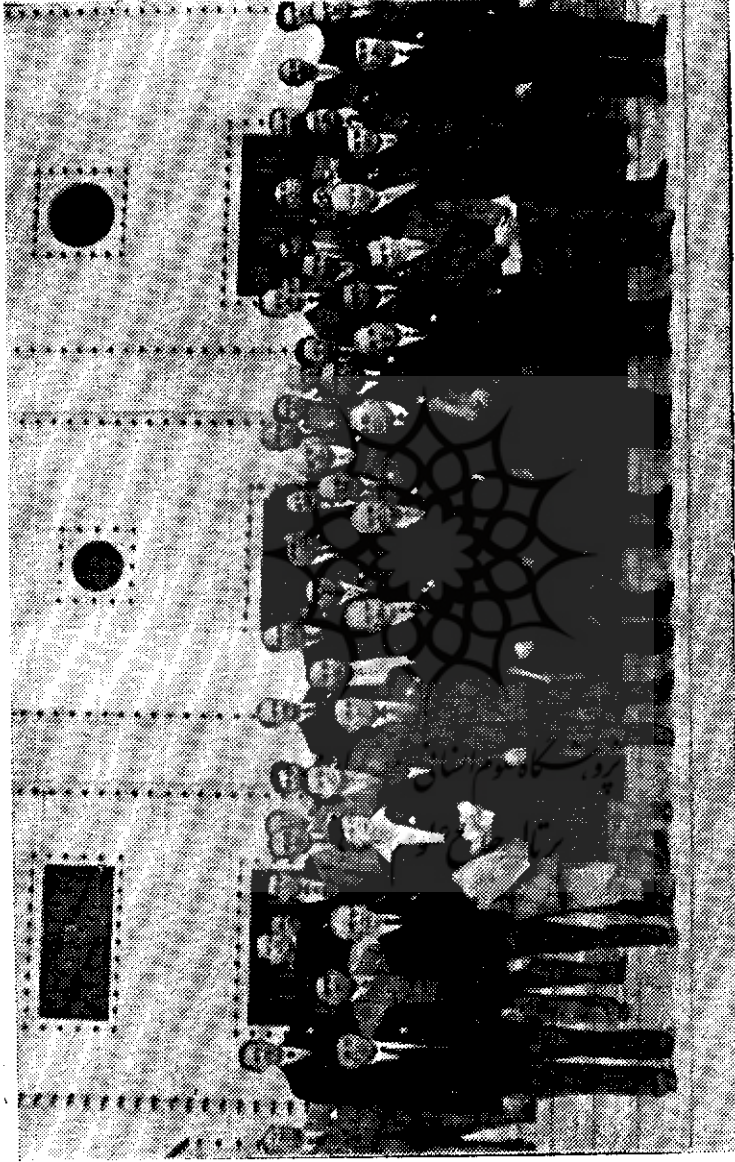
-۴-

داستان حى بن يقظان شهادت دورى بداستان «روبنسن كروزو» دارد، چه در سلمان و ابسال فقط از راه ديدن است كه بحقيقت ميرسد و اين دو براى هدايت سلمان شهريار و ملت او است، يعنى فلسفه با دين اتفاق پيدا ميكند، ولى هر دوى آنها - در مثل سلمان - در مصالح دينى اتفاق ندارند. ولى چه تضاد عجيبى است تعبيرى كه ابن طفيل در داستان خود مينمايد، عين همان تعبير را ابن رشد در كتاب «فصل المقال فيما بين الشريعة والحكمة من الاتصال» كرده است. با اين وصف تنها تضاد عجيبى نيست بلكه توافق ما بين شريعت و حكمت است كه اولين كار فلسفه اسلامى است. چنانكه ديديم سلمان و ابسال در نزد ابن طفيل بمنزله شهريار و وزير ميشوند و در نزد ابن سينا هر دو برادر يكديگر ميگردند. آن باز يگرى كه در قصه نخست ديده ميشود با داستان دوم اختلاف بسيارى دارد و بعضى از مترجمان و نويسندگان قصه ابن طفيل را از ابن سينا ميدانند، چه ابن طفيل در جمع ما بين قصه ابن سينا و ابسال و حى بن يقظان را در يك مرتبه قرار داده و چيزى بر آن نيفزوده است. نگاه كنيد بداستان حى بن يقظان چاپ استانبول، اين چنين: «قصه حى بن يقظان من الفلسفة الشرقية لمام ابن جعفر بن طفيل وهى مستخلصة من المؤلفات القيمة فى الحكمة الشرقية لابي على الحسين بن عبد الله بن سينا...»

ميتوان گفت كه ابن طفيل از نگارش داستان خود بدو قصه حى بن يقظان و سلمان و ابسال ابن سينا نظر داشته است. چه از ميان آن دو داستان ابن قصه جديد پديد آمده كه اختلاف بارزى با قصه ابن سينا دارد و نه تنها جمع ما بين آنهاست بلكه تاليفى از آنهاست و مقتضى تاليف هم اين بود كه در بعضى از قسمتهاى داستان كم و زياد و در بعضى از عناصر آن ابتكار بكار رود، يكي از خاورشناسان هم در بحث از ابن طفيل بدان اشاره كرده است.

در دائره المعارف اسلامى در آخر ماده «ابن طفيل» گمان كردند كه جامى شاعر معروف فارسى زبان قصه منظوم خود را از «سلمان و ابسال» شيخ اقتباس كرده و بابه منظومه خود قرار داده (منظومه جامى با انگليسى و فرانسه ترجمه و نشر شده) ولى اين گمان درست نيست. چه اثر جامى به قصه اى كه منسوب بعين است نزديكتر است تا بداستان ابن سينا و در اشعار جامى سلمان امير جوانى است و ابسال بعدها معشوقه او ميشود. از اينجا معلوم است كه جامى بدون توجه به قصه منسوب بچنين اعتماد كرده و با داستان شيخ الرئيس هم خيلى مخلوط شده است.

احتمال دارد كه تمام اين قصه ها از مأخذ اولى باشد، يعنى از دوره اسكندر چه ميدانيم كه قصه حى بن يقظان ابن سينا كه ابن عزرا تقليدى از آن نمود شبیه كتاب (بيمندريس) يا «چو بان مردم» منسوب به «هرمس» است و نظرى است كه مذهب افلاطونى جديد با اعتقادات قدمساى



عکسی از هزارهٔ ابن سینا که در بغداد برپا گشت

فروردین - ۱۳۳۱

مصری آمیخته شده بود .

حی بن یقظان در نزد ابن سینا شیخی نیکو منظر است و شاگردش را بهر مس آله حکمت مثال زدند. مسلمانان کتاب «بیمندیس» را میشناختند و قفطی در تاریخ الحکماء بدان اشاره کرده است. تمام اینها با قصه حی بن یقظان ابن سینا مرتبط میشود و داستان سلمان و ابسال موضوع راجل مینماید . بعید نیست که شیخ از آن متأثر شده و در برابر افاق روحی بمشکلات عرفانی رسیده و کوچک شده باشد. با ابن و صف ابن سینا علاقه مند به تصوف نبود و حق این است که او از موانع سرایت تصوف به تمدن اسلامی بود. شیخ در طول زندگی خود میخواست از جهتی با سرار غیبی و از جهت دیگر به واقعیات نایل گردد . بدین جهت در داستانش فیض اشراقی را می بینیم، یعنی توجه بواقعیات داشت. چه شیخ مردی بود که کار اصلی خود را کنار نگذاشت و با تمدن اسلامی زندگی میگرد، مگر وقتی که روحش متأثر شده و میخواست از آنجا بیرون رود. آنگاه بطرف مؤثرات افلاطونی جدید می شتافت و در تأثیرات اسلامی فضیلت عملی را پیدا میکرد که هر کاری رامی-توان انجام داد .

گمان میکنم اشتباه نکرده ام که شیخ در قصه «سلمان» از روش قصه یوسف که در قرآن مجید است پیروی کرده است و شباهت آن دو داستان بسیار نزدیک و شگفت انگیز است. چرادر برویم ، این شباهت را خود شیخ در رساله «القدر» احساس کرده و از زبان حی بن یقظان میگوید «عصمت یوسف محفوظ بود ، چه برهان خداوندی را میدید و توجهی داشت و اهتمام میکرد و ابسال بهمراه پر فروغ او مینگریست و بی اختیار میگفت» . ولی اینکه آیا ابن سینا داستان یوسف را خوب فهمیده بود یا نه معلوم نیست، ولی سخت متأثر شده بوده است .

یوسف در حقیقت همان ابسال و حاکم باعزیز مصر همان سلمان بود وزن عزیز هم همان نفس اماره بازن سلمان بود که با ابسال تهمت میزد ، همان قسم که زن عزیز یوسف را تهمت میزد. همانطور که برق الهی در خاطر یوسف روشن میشد و برهان پروردگار در ذهن یوسف تجلی میکرد شبیه آن هم در داستان شیخ نمودار است، بالاخره لشکر (یعنی حواس) از ابسال خالی شده و ترک او کرده و برای مرگ آماده میشود . همچنانکه در پایان نبرد یوسف بشفع و کامیابی نایل میگشت ابسال هم به نتیجه نیکو میرسد . خوبی به بدی غالب میشود و صلح زمین را فرامیگیرد و داستان هم پایان میرسد .

قصه ابن سینا از لحاظ فنی از داستان یوسف سیراب شده است، خصوصاً که ابن سینا حافظ قرآن بوده و هنگامیکه ده ساله بود معانی و قصص قرآن در افکارش تأثیر بسزائی داشت و از طرفی هم از افکار افلاطونی جدید متأثر شد. نمیدانیم که تاریخ تألیف داستان در چه وقتی بوده ولی میدانیم که قصه حی بن یقظان ابن سینا از سال ۴۱۲ بعد نوشته شده و در این سال در زندگانی شیخ آشفته گیهائی ایجاد شده بود .

امیر تاج الملک، ابن سینا را در قلعه «فرو دخان» زندانی کرد و شیخ داستان حی بن- یقظان را در پای دیوار زندان نوشت، بعید نیست که داستان سلمان و ابسال هم در همین ایام آشفته تألیف شده باشد. چه در حقیقت از لحاظ فنی نمونه دیگری از قصه حی بن یقظان بشمار میرود. شگفت نیست که شیخ محبوس داستان سلمان و ابسال را در امید آزادی نوشته باشد،

چه این آرزوی هر انسان بر مایه ای است. خصوصاً هنگامیکه دوح و بدن آدمی در زنجیر اسارت و روان او در انقلاب روحی گرفتار آید .

داستان مزبور تعبیری از احوال ابن سینا است که نمونه آنرا فقط در ایام محبس مشاهده میکنیم و ممکن است که این فکر ابتداء در قصه حی بن یقظان که در همان ایام زندانی نوشته شده تولید شده باشد . اکنون لازم است بدانیم که داستان مزبور در ابن سینا چه تأثیری داشته است . با آنکه «مهرن» آنرا در تحت عنوان رسائل شیخ الرئیس نیاورده شاید سببش مفقود بودن اصل قصه باشد ، هسته مرکزی آن همان حکمت مشرقی است. مهرن تمام نصوص اشراقی ابن سینا را جمع آوری کرد.

میدانیم که شیخ در برابر دو جهش اساسی خضوع میکرد . جهش مشائی ارسطاطالیسی و جهش افلاطونی جدید . شیخ تمایل به حکمت مشرقی پیدا کرد که اثراتش در داستان سلامان و ابسال موجود است و کتابی هم بنام (الحکمة المشرقیة) نوشته که مفقود شده است. ابن طفیل در داستان حی بن یقظان از حکمت مزبور سخنی بمیان آورده و از مسائل مخفی و از اشراف و اتحاد و نیل و وصول سخنانی گفته است و شاید اثر ابن سینا هم کتابی بوده بروش قصه حی بن یقظان ابن طفیل و حاوی نکات اشراقی و ممکن است معتقد شویم که ریشه افکار سهروردی (شهید سال ۵۸۲ هـ) همین کتاب (الحکمة المشرقیة) باشد و لازم است که این کتاب را از مأخذ تصوف هم بدانیم . نالینو قصه های حی بن یقظان و سلامان و ابسال ابن سینا را مأخذ ابن طفیل دانسته و شکی نیست که ابن طفیل باین دو قصه مرموز که رنگ تصوف داشته توجه کرده است .

مسئله آن دورا بدون شرح نمیتوان فهمید و او در جواب در خواست کسی که اسرار حکمت مشرقی ابن سینا را میخواست این قصه را برداخت و احتمال قوی دارد که داستان سلامان و ابسال در دست ابن طفیل بوده و ممکن است عنوانش (فی اسرار الحکمة المشرقیة) بوده که در بعضی از نسخ خطی و چاپهای شرقی بعنوان قصه حی بن یقظان ابن طفیل اضافه شده است (ص ۲۹۲-۲۹۳ از کتاب الثرات الیونانی)

احتمال قوی دارد که حکمة المشرقیة همان داستان سلامان و ابسال باشد. چه ابن سینا از سرتا بقدم مشائی است و هر گاه سخنی از تصوف گفته دخالتی در اساس مذهب فلسفی او نداشت چه او هیچوقت از ارکان عرفان بشمار نمیرفت.

نتایجی را که «نالینو» گرفته نمیتوان جز می و یقینی دانست، زیرا وی فرضی کرده که محتاج بتحقیق و اثبات است و این فرض هم قوی نیست که کتاب الحکمة المشرقیة کتابی در فلسفه مشائی باشد. بجز این نالینو از رابطه بین کتاب الحکمة المشرقیة و کتاب دیگری که از شیخ مفقود شده باشد سخنی نداشته بلکه جرجانی «کتاب المشرقین» را بنام ابن سینا ثبت کرده است . تنها نام کتاب مزبور کار را مشکل کرده و از کجا که کتاب منطق المشرقین نباشد و نصوصی که نالینو بدست آورد از کجا موسوم به «الحکمة المشرقیة» بوده، با آنکه مضامین آن حکمت مشائی خالص است و از طرف دیگر کتاب «الحکمة المشرقیة» کتابی در حکمت اشراق است . چنانکه این معنی را ابن طفیل و بسیاری از بزرگان خاورشناسان پیش از نالینو فهمیده اند. بنابراین ابن سینا از اعماق روح مردی اشراقی است و حتی در خلال کتابهای مشائی خود هم اشراقی است .